

معناشناسی و استعمال واژگان عقل، فهم، علم و فکر در قرآن کریم

تاریخ دریافت: ۹۱/۱/۱ تاریخ پذیرش: ۹۱/۳/۱۵

دکتر سید ابوالفضل سجادی؛ استادیار دانشگاه اراک
مطهره فرجی؛ کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی

چکیده

معناشناسی که در زبان انگلیسی با نام Semantics و در زبان عربی علم الدلالة یا علم المعنی - نامیده می‌شود، شاخه‌ای از زبان‌شناسی است که به بررسی معنای می‌پردازد و مقصود و فحوای کلام را از ساختار و سیاق متن درمی‌یابد. نخستین گام‌ها در این زمینه در اواسط قرن نوزدهم توسط ماکس مولر Max Muller و میشل بریل Michel Breal برداشته شد. واژگان در کلام الهی هر یک بار معنایی خاص خود را دارند و نخستین نکته‌ای که با نگرشی اجمالی به آیات، به چشم می‌خورد، گزینش مناسب و چینش دقیق این واژگان است. چهار واژه عقل، فهم، علم و فکر نیز از واژگانی هستند که در قرآن کریم هر یک در القای معنای ویژه‌شان نقش خود را به خوبی ایفا می‌کنند و در مناسب‌ترین جایگاه خود قرار گرفته‌اند. این مقاله معنا و مفهوم عقل، فهم، علم و فکر و جایگاه این واژگان در قرآن کریم را بررسی می‌کند، همچنین به تفاوت‌های معنایی و جایگاه آنها در آیات شریفه قرآن کریم می‌پردازد. کلید واژه‌ها: قرآن کریم، معناشناسی، عقل، فهم، علم، فکر.

معناشناسی در زبان انگلیسی با نام Semanticis مشهور شده است. در زبان عربی آن را علم الدلالة (به فتح و کسر دال) و برخی نیز علم المعنی می‌نامند. برخی زبان‌شناسان معناشناسی را این‌چنین تعریف نموده‌اند: «زبان‌شناسی علم بررسی معنا است»؛ «شاخه‌ای است از دانش زبان‌شناسی که به نظریه معنا می‌پردازد»؛ «یا شاخه‌ای که به بررسی شرایط لازم در رمز می‌پردازد تا قادر بر حمل معنا باشد»^۱.

این علم یکی از مهم‌ترین دستاوردهای پژوهش‌های زبان‌شناسی نوین است که به بررسی معنا در جریان ساخت جمله و بافت آن می‌پردازد. این نوع پژوهش، پژوهشی نو ظهور است. نخستین آثار موجود در این زمینه در اواخر قرن نوزدهم خود نمایی کرد. ماکس مولر max muller با انتشار کتابهایی چون "the science of language" در سال ۱۸۶۲ و نیز "the science of Thought" در سال ۱۸۷۷ و میشل بریل Michel Breal زبان‌شناس فرانسوی با مقاله‌ای تحت عنوان "Essai de Semantique" در سال ۱۸۹۷ نخستین گام‌ها را در این زمینه برداشتند. بریل مقاله خود را در سال ۱۹۰۰ میلادی به زبان انگلیسی منتشر کرد. او اولین کسی بود که اصطلاح semantics را برای بررسی معنا به کار برد. وی در این مقاله به معنای الفاظ در زبان‌های باستانی وابسته به خانواده زبانی هندی-اروپایی مثل یونانی، لاتین و سانسکریت پرداخت. پژوهش او در آن روزگار، انقلابی در پژوهش‌های زبان‌شناسی به شمار می‌رفت.^۲

بررسی جایگاه‌های معنایی واژگان در زبان‌شناسی نوین «سمانتیک» Semantic شناخته شده است. این عنوان «روی‌آوردی در فهم متون دینی است. نظریه‌ای مهم در معناداری و مبنی بر این است که معنی در گرو قصد گوینده است و مخاطب سعی می‌کند قصد گوینده را صید کند. جمله فی نفسه و بدون قصد و اراده گوینده، تهی و غیر قابل صدق و کذب است و

برای فهم معانی سخن باید مقصود گوینده را دریافت و قصد گوینده از طریق جمله‌ها به دست می‌آید».^۳

می‌توان گفت معناشناسی به منزله ابزار است که در دریافت فحوای کلام و نیز مقصود گوینده نقش بارزی ایفا می‌کند. این علم در فهم متون دینی و بویژه قرآن کریم از جایگاه ارزشمندی برخوردار است؛ البته باید توجه داشت که کلام گهربار الهی سرشار از رموز و شگفتی است و دست کوتاه علم بشری هرگز به بلندای مفاهیم و مقاصد آن نخواهد رسید و تمامی این علوم و پژوهش‌ها تنها تلاش در جهت فهم ذره‌ای ناچیز از این مفاهیم ناب است.

معنای لغوی واژگان عقل، فهم، علم و فکر

عقل: نیرویی است که آماده پذیرش علم است و علمی که انسان به وسیله این نیرو به دست می‌آورد، عقل می‌گویند. راغب درباره معنای لغوی عقل می‌نویسد: کلمه عقل در اصل لغت به معنای امساک و منع است، لذا طنابی که با آن پا و یا زانوی شتر را می‌بندند تا از حرکت بایستد، عقل گویند. عقل انسان نیز به این دلیل که وسیله‌ای است برای نگه‌داشتن آدمی از ارتکاب اعمال ناشایسته، عقل نام گرفته است. از نظر امیرالمؤمنین علی علیه السلام عقل دو گونه است: مطبوع و مسموع. عقل مسموع یا اکتسابی همان نیرویی است که آدمی را به حق و هدایت رهنمون می‌سازد و از زشتی بازمی‌دارد و این همان عقلی است که در آیه شریفه: ﴿وَمَا يَعْطُلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ﴾ (عنکبوت: ۴۳) به آن اشاره شده است. همچنین در هرکجا که خداوند کفار را به نداشتن عقل و قوه تشخیص مذمت نموده است، مانند: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الذِّبِّ الَّذِي يَعْبُقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نَدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمْى فَهُمْ لَا يَعْطِلُونَ﴾ (بقره: ۱۷۱) اشاره به همین عقل مسموع دارد؛ ولی در مواردی که به دلیل عدم قوه عقل تکلیف از بندگان برداشته شده است، مقصود، عقل مطبوع است.^۴

همچنین برخی عقل را به معنای فهم و درک و معرفت دانسته‌اند. ﴿ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۷۵) آن را پس از فهمیدنش دگرگون می‌کردند حال آنکه به آن آگاه بودند. این کلمه در قرآن به صورت اسم نیامده است و تنها، استعمال فعلی دارد و مقصود از آن، همان نیروی فهم و درک انسانی است.^۵

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌گوید: عقل به معنای ادراک و فهمیدن چیزی است، البته ادراک و فهمیدن کامل و تمام و انسان را به این جهت عاقل می‌گویند و به این خصیصه ممتاز از سایر جانداران می‌دانند که می‌تواند حق را از باطل و خیر را از شر و مفید را از مضر تشخیص دهد.^۶ همچنین ایشان عقل را شریف‌ترین نیرو در وجود انسان می‌دانند؛ که قرآن در بیش از سیصد مورد مردم را به استفاده از آن دعوت کرده است.^۷

فهم: به نظر راغب «فهم حالتی است برای انسان که با آن حقایق و نیکویی‌ها نزدش محقق می‌گردد. گفته می‌شود: فهمتُ کذا: این را فهمیدم و ﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ﴾ نیز که در آیه ۷۹ سوره انبیاء آمده است، اشاره به این دارد که خداوند به حضرت سلیمان علیه السلام قوه درک و فهم عنایت کرد که همه چیز را با آن تشخیص می‌داد و یا اینکه این حالت را در وجودش القا می‌کرد و نیز حقایق را به ایشان وحی فرموده و وی را مخصوص این امر گردانیده بود».^۸

در قاموس قرآن آمده است که فهم به معنی علم و دانستن است. این کلمه متعلق به معانی است نه ذوات. می‌گویند: فهمتُ الکلام ولی فهمتُ الرجل صحیح نیست.^۹ علامه طباطبایی می‌گوید: «فهم به معنای آن است که ذهن آدمی در برخورد با خارج به نوعی عکس العمل نشان دهد و صورت خارج را در خود نقش کند».^{۱۰}

شایان ذکر است که این کلمه در قرآن فقط یک بار آمده است.

علم: به معنای درک حقیقت چیزی است. این درک دو نوع است. نوع اول درک ذات شیء و دوم حکم بر چیزی با وجود شیئی که ثباتش به آن شیء است یا نفی شیئی که با نبود شیء

اول، آن هم معدوم می‌گردد. منظور از تعلیم اسماء ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ﴾ (بقره: ۳۱) نیرویی است که خداوند به آدم ارزانی داشت تا با آن اسامی اشیاء را وضع نماید و در آیه ﴿وَعَلَّمَنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ (کهف: ۶۵) گفته شده منظور علم خاصی است که بر بشر پوشیده است و تا خداوند آن را برایش ظاهر نگرداند، آن را غیر حقیقی می‌پندارد.^{۱۱}

در قاموس قرآن برای این کلمه چندین معنا ذکر شده است. مثلاً علم گاهی به معنی دانش و دانستن است: ﴿قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ﴾ (بقره: ۶۰) و گاهی به معنای اظهار کردن و روشن کردن: ﴿ثُمَّ يَعْنَانَهُمْ لِنَعْلَمَ أَىُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا﴾ (کهف: ۱۲) از دیگر معانی آن در قرآن، دلیل و حجت است مانند: ﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ﴾ (کهف: ۵)^{۱۲}

علامه طباطبایی می‌گوید: «علم یعنی آگاهی قطعی و صد در صد از چیزی به طوری که حتی یک درصد هم احتمال خلاف آن داده نشود»^{۱۳} کلینی در ذیل حدیثی از امام کاظم علیه السلام در تعریف علم می‌گوید: علم در معانی مختلفی به کار می‌رود: ۱. قطع و یقین مانند: ﴿مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ (جاثیه: ۲۴) حال که گمان و ظن مقابل علم است، علم یعنی همان یقین و قطعیت. ۲. مطلق دانستن در برابر جهل و نادانی: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (زمر: ۹). ۳. دانستن قوائد و کلیاتی که بر مصادیق و جزئیاتش صدق می‌کند چنانکه گویند: علم منطقی یا فلسفه و...^{۱۴}

فکر: نیروئی است پویا و پیاپی که آدمی را از علم، به معلوم می‌رساند و به آن می‌پردازد. تفکر به معنای کوشش و جولان آن نیرو به اقتضای عقل و خرد است و این نیرو ویژه انسان است و در حیوان نیست. تفکر یا اندیشه در یک امر، زمانی ممکن است که صورتی از آن در خاطر و قلب انسان حاصل گردد و از آنجا که انسان نمی‌تواند خداوند را در ذهن خود تصور کند، تفکر در مورد خدا جایز نیست.^{۱۵} «فکر به معنی اندیشه و تأمل است. به عبارت دیگر فکر، اعمال نظر و تدبیر است برای به دست آوردن واقعیت‌ها و عبرت‌ها و...»^{۱۶} نظر علامه

این است که «کلمه فکر به معنای نوعی سیر و مرور بر معلومات موجود در ذهن است، تا شاید با مرور و بررسی دوباره آن، مجهولاتی برای انسان کشف شود».^{۱۷}

تفاوت و جایگاه معنایی واژگان عقل، فهم، علم و فکر در قرآن کریم
چهار کلمه مذکور اگرچه مترادف به نظر می‌رسند و در بسیاری از مواقع به جای یکدیگر ترجمه می‌شوند؛ ولی در حقیقت هریک بر معنایی خاص و متفاوت از دیگری دلالت می‌کنند که هدف از این نوشتار تبیین این تفاوت‌ها است.

تفاوت علم با عقل:

ابوهلال معتقد است عقل، مخالف حمق است در صورتیکه خلاف علم، جهل است. تفاوت این دو کلمه از کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام به خوبی آشکار می‌شود؛ ایشان در حدیثی می‌فرمایند: «العقلُ مرکبُ العلم». آنگونه که از کلام امام پیداست، عقل وسیله به دست آوردن علم و دانش و لازمه کسب آن است؛ ولی با استناد به حدیثی دیگر از امام علیه السلام که می‌فرمایند: «العلمُ یزیدُ العاقلَ عقلاً». می‌توان گفت که علم، لازمه داشتن عقل نیست؛ بلکه تنها سبب تقویت و افزایش عقل می‌شود. پس در می‌یابیم که نیاز علم به عقل، بیشتر از نیاز عقل به علم است. در شعری منسوب به ایشان رابطه علم و عقل به زیبایی به تصویر کشیده شده است:

إِذَا كُنْتَ ذَا عِلْمٍ وَلَمْ تَكُ عَاقِلًا فَأَنْتَ كَذِي نَعْلِ وَ لَيْسَ لَهُ رِجْلٌ
وَ إِنْ كُنْتَ ذَا عَقْلٍ وَلَمْ تَكُ عَالِمًا فَأَنْتَ كَذِي رِجْلِ وَ لَيْسَ لَهُ نَعْلٌ

پس عقل بدون علم می‌تواند مفید واقع شود؛ ولی علم بدون عقل کارایی ندارد و شاید به هیچ وجه دست یافتنی نیست. سخن گهربار امام کاظم علیه السلام نیز برای تأیید این مطلب شایان ذکر است، ایشان می‌فرمایند: «ای هشام! حق، برای فرمانبرداری خدا بیاداشته شد،

نجاتی جز فرمانبرداری نیست و فرمانبرداری به سبب علم است و علم با آموزش به دست آید و آموزش به عقل وابسته است و علم جز از دانشمندان الهی به دست نیاید و شناختن علم به وسیله عقل است».^{۲۲}

بنابراین می‌توان گفت مرحله تعلم پس از مرحله تعقل است و هر انسانی که عاقل است ضرورتاً عالم نیست؛ ولی کسی که علم دارد، پیش از علم خود به مرحله تعقل رسیده است و شاید بتوان گفت توانایی تعقل در هر انسانی موجود است؛ ولی تعلم ویژه همه افراد نیست. این نکته با نگرش و دقت در مضامین آیاتی که مختوم به عبارت «لقوم یعقلون» هستند و مقایسه آنها با آیاتی که به «لقوم یعلمون» ختم می‌شوند، قابل فهم است. منظور از عقل در کلام الهی، نخستین و زیربنایی‌ترین نیرویی است که به وسیله آن امور بدیهی و آشکار دریافت می‌شوند؛ بنابراین در هر کجا که از آیات بینة و نشانه‌های آشکار خداوند مانند آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (بقره: ۱۶۴) و یا بارش باران و به دنبال آن احیاء و سرسبز شدن زمین: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (روم: ۲۴) و ... سخن به میان آمده است، آیه شریفه با «لقوم یعقلون» پایان یافته است، یعنی این نشانه‌ها به دلیل وضوحشان، نزد هر انسانی که عقل خویش را به کار گیرد، برای اثبات وجود خداوند و یکتایی او کافیست و هر جا سخن از نشانه‌هایی می‌رود که دریافت آنها به دقت و تأمل نیاز دارد و به مجرد عقل، قابل فهم نیستند، مانند روشن نمودن ماه و نورانی کردن خورشید به منظور دانستن عدد سال‌ها: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ

اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿یونس: ۵﴾ و ... عبارت «لقوم يعلمون» به چشم می خورد.

شاهد این گفتار این آیه شریفه است: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (نحل: ۱۲): شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید و ستارگان به فرمان او مسخر شده‌اند. مسلماً در این [امور] برای مردمی که تعقل می‌کنند نشانه‌هاست.

در تفسیر این آیه گفته‌اند به این دلیل سخن از عقل به میان آمده که آیه شریفه نزد آنان که عقل خود را به کار می‌گیرند، شامل انواع نشانه‌های آشکار برای اثبات قدرت و علم و حکمت خداوند است که این نشانه‌ها نیاز به تفکر زیاد ندارد. در حقیقت اینها نشانه‌هایی هستند که به مجرد عقل و بدون تأمل دریافت می‌شوند و گویی به دلیل وضوح و بدیهی بودنشان، برای عقل قابل درک هستند.^{۲۳}

اندلسی نیز در ذیل آیه: ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتجاوِرَاتٌ وَجَنَاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَعَبْرٌ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَّضٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (رعد: ۴) در زمین قطعاتی است کنار هم و باغهایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه، که با یک آب سیراب می‌گردند و [با این همه] برخی از آنها را در میوه [از حیث مزه و نوع و کیفیت] بر برخی دیگر برتری می‌دهیم. بی گمان در این امر برای مردمی که تعقل می‌کنند دلایل روشنی است. می‌گوید: از آنجا که استدلال در این آیه با اموری است که در نهایت وضوح هستند مانند: مشاهده قطعه‌های متجاور زمین و باغ‌ها و آبیاری آنها و ... پایان آن، عبارت «لقوم یعقلون» آمده است.^{۲۴}

شایان ذکر است که آلوسی، زمخشری و اندلسی در تفسیر آیات ۱۶۴ و ۲۴۲ بقره، ۲۴ روم و ۶۱ نور نیز نکاتی قریب به همین مضمون را در بیان علت سخن گفتن از عقل آورده‌اند.

کلام ارزشمند علامه طباطبایی نیز می‌تواند شاهد این ادعا باشد. ایشان در ذیل آیه: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِبَاهُمْ وَلا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَما بَطَّنَ وَلا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (انعام: ۱۵۱) بگو: بیاید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم: چیزی را با او شریک قرار مدهید و به پدر و مادر احسان کنید و فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم و به کارهای زشت - چه علنی آن و چه پوشیده - نزدیک مشوید و نفسی را که خدا حرام گردانیده، جز بحق مکشید. اینهاست که [خدا] شما را به آن سفارش کرده است، باشد که بیندیشد و در مقایسه این آیه با دو آیه بعدی و در بیان علت پایان یافتن آیه با «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» می‌فرمایند: «ممکن است علت اختلاف این باشد که کارهایی که در این آیات از آنها نهی شده است، اموری است که خود بشر نیز به حرام بودن آنها پی می‌برد مانند: حرام بودن شرک به خدای بزرگ و آزدن و رنجاندن والدین و کشتن فرزندان از ترس فقر و ارتکاب کارهای زشت و قتل بدون حق. از آنجا که این موارد از اموری است که فطرت بشر در همان ابتدای کار حکم به حرام بودن آن می‌کند و هر انسانی که عقلش سالم باشد حاضر به ارتکاب آنها نیست. مگر اینکه عقل را که سبب تمایز میان انسان و سایر حیوانات است از دست داده باشد و گرنه، داشتن عقل و دوری از هواهای نفسانی برای پی بردن به حرمت این امور کفایت می‌کند، به همین جهت خاتمه آیه اولی «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» قرار داده شده است.»^{۲۵}

همچنین تفاوت میان این دو واژه را می‌توان با دقت در تفسیر آیاتی که کلمه «علم» در آخر آنها به چشم می‌خورد دریافت نمود:

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (انعام: ۹۷) و اوست کسی که ستارگان را برای شما قرار داده تا به وسیله آنها در تاریکیهای خشکی و دریا راه یابید. به یقین، ما دلایل [خود] را برای گروهی که می‌دانند به

روشنی بیان کرده‌ایم. در برخی تفاسیر قرآن در ذیل این آیه شریفه آمده است که در حقیقت این نشانه‌ها برای گروهی است که معانی آنها را درمی‌یابند و در آیات تکوین تأمل می‌کنند و در نتیجه حقیقت حال را می‌فهمند. به این دلیل تفصیل این نشانه‌ها و آیات را به عالمان اختصاص می‌دهد - با وجود اینکه برای همگان است - که تنها این گروه می‌توانند از آنها بهره‌مند شوند.^{۲۶} این نکته در آیات دیگر نیز به چشم می‌خورد. از جمله:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (یونس: ۵) اوست آن که خورشید را فروغ بخشید و ماه را منور ساخت و برایش منازل معین کرد تا از شمار سالها و حساب آگاه شوید. خدا همه اینها را جز به حق نیافرید و آیات را برای مردمی که می‌دانند به تفصیل بیان می‌کند.

بدین معنا که آیات خود را آیه به آیه شرح و تفصیل می‌دهد برای مردمانی که می‌دانند، تا در هر آیه آن طور که شایسته است تأمل و دقت کنند؛ زیرا این مطلب که خورشید در هر سال و ماه در هر ماه منزهایی را طی می‌کند و حساب سالها و ماهها و زمستان و تابستان و... از مجموع گردش خورشید و ماه به دست می‌آید، برای همه به آسانی قابل فهم نیست. پس این نشانه‌ها برای گروهی به تفصیل بیان شده است که حکمت ابداع کائنات را درمی‌یابند و با این نشانه‌ها بر وجود خداوند استدلال می‌کنند. پس علت ذکر نام این گروه خاص این است که تنها این گروه این نشانه‌ها را می‌فهمند و از تفصیلشان بهره می‌برند.^{۲۷}

نظر این مفسرین در تفسیر آیات ۳۲ اعراف، ۱۱ توبه، ۵ یونس و سایر آیاتی که حاوی این عبارت هستند، مشابه همین مطلب است.

تفاوت علم با فهم:

فهم، آگاهی به معنای کلام است به ویژه هنگام شنیدن آن. به همین دلیل است که می‌گویند: «فَلَانٌ سَبَّيَ الْفَهْمَ». برخی گفته‌اند که فهم جز در مورد سخن به کار نمی‌رود. همانگونه که می‌گوییم: «فَهْمْتُ كَلَامَهُ» و نمی‌گوییم: «فَهْمْتُ ذَهَابَهُ» بلکه باید گفت: «عَلِمْتُ ذَهَابَهُ».^{۲۸} اگر این مطلب را از ابوهلال بپذیریم شاید بتوانیم چنین نتیجه بگیریم که در آیاتی که عبارت «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» دیده می‌شود، از نشانه‌هایی صحبت می‌کند که با چشم دیده می‌شوند و از کلام یا سخن، صحبتی به میان نیامده است، مانند: ﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (نمل: ۵۲)؛ و این [هم] خانه‌های خالی آنهاست به [سزای] بیدادی که کرده‌اند. قطعاً در این [کیفر] برای مردمی که می‌دانند عبرتی خواهد بود. به همین دلیل واژه فهم که ابزار مربوط به دریافت کلام و سخن است در آیه دیده نمی‌شود و آیه شریفه نمی‌تواند با «لِقَوْمٍ يَفْهَمُونَ» پایان یابد.

همچنین گفته‌اند که «فهم یعنی دریافت چیزی با کمک عقل چه آن چیز کلام باشد یا شیئی خارجی و علم اعم از فهم است و در واقع فهم، مقدمه و انگیزه کسب علم به شمار می‌آید و خود علم نیست. پس نمی‌گوییم: «إِنَّهُ كَثِيرُ الْفَهْمِ» همانطور که می‌گوییم: «إِنَّهُ كَثِيرُ الْعِلْمِ». یعنی اگر انسان بخواهد به چیزی علم پیدا کند، باید اول آن را بفهمد و وقتی به چیزی علم پیدا کند، یعنی آن را فهمیده است. با پذیرفتن این تفاوت نیز شاید بتوان گفت عبارت «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» شامل عبارت «لِقَوْمٍ يَفْهَمُونَ» نیز می‌شود و عام‌تر از عبارت دوم است. آیه ﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَاهَا حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ (انبیاء: ۷۹) نیز بدین معناست که ما حکم را به سلیمان علیه السلام فهماندیم و کاری کردیم که او بفهمد. مصطفوی در خصوص این آیه می‌گوید: «تفهیم مقدمه علم است به همین دلیل در ادامه آیه نفرموده است: علماء و فهما»^{۲۹}

تفاوت علم با فکر:

با گذری کوتاه و با تکیه بر نظر مفسران، شاید بتوان گفت آیاتی که در آنها از فکر سخن رفته است از نظر مضمون و محتوا تاحدودی شبیه به آیاتی است که در آنها سخن از علم رفته است و این نکته شاید نشان دهد که فکر و علم در قرآن کریم به موازات هم قدم برمی‌دارند. مفسران همان علتی که برای ختم آیات به عبارت «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» ذکر می‌کنند، در ذیل آیاتی که مختوم به «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» هستند نیز بیان می‌دارند. برای نمونه: ﴿يُنَبِّئُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل: ۱۱) به وسیله آن، کشت و زیتون و درختان خرما و انگور و از هر گونه محصولات [دیگر] برای شما می‌رویاند. قطعاً در اینها برای مردمی که اندیشه می‌کنند نشانه‌ای است.

دانه‌ای که در زمین قرار می‌گیرد، پس از مدتی در زیر زمین ریشه می‌کند و همچنین روی زمین به صورت یک درخت یا گیاه رشد می‌کند و بالا می‌رود و با شاخ و برگ پوشانیده می‌شود و سپس گل می‌کند و میوه می‌دهد و میوه‌هایی در اشکال مختلف و با طعم‌ها و رنگ‌های گوناگون از آن به وجود می‌آید، همه اینها دلیلی است که مردمان متفکر و اندیشمند را به وجود و وحدانیت خداوند رهنمون می‌شود و چون این استدلال روشن و واضح نیست و نیاز به تأمل و تفکر زیاد دارد و آیه و نشانه بودن آن بر وجود خدا، برای همگان قابل درک نیست و تنها این گروه از این آیه بهره می‌برند، آیه شریفه با عبارت «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» پایان یافته است.^{۳۰}

همچنین در آیه ۶۹ سوره مبارکه نحل آمده است: ﴿ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ سپس از همه میوه‌ها بخور و راههای پروردگارت را فرمانبردارانه، ببوی. [آن گاه از درون [شکم] آن، شهدی که به رنگهای گوناگون است بیرون می‌آید. در آن، برای مردم درمانی است. راستی در این [زندگی زنبوران] برای مردمی که تفکر می‌کنند نشانه [قدرت

لهی] است. بحث، در خصوص زنبور عسل است و همچنین زندگی عجیب و غریب او و سخن از مکیدن شهد گل‌ها و نیز عسلی است که از او خارج می‌شود که این اسرار و دقائق برای انسانها کشف نمی‌شود مگر با تفکر، پس زندگی زنبور عسل آیتی است برای مردمی که تفکر کنند و چون این امر، نیاز به تدبر و تفکر بسیار دارد، آن را به متفکران اختصاص می‌دهد.^{۳۱}

چنانکه گفته شد مقایسه این آیات با آیاتی که به عالمان اختصاص داده شده بود و نظر مفسرین در ذیل این آیات شریفه نشان می‌دهد که علم و فکر مربوط به نشانه‌هایی است که نیاز به تدبر و تلاش بیشتر دارند و چنین به نظر می‌رسد که تنها تفاوتی که میان این دو وجود دارد در مرتبه‌شان است؛ یعنی تفکر در مرتبه پایین‌تری نسبت به علم قرار دارد؛ یعنی تفکر پیش از تعلم است و «تفکر انسان را به علم می‌رساند و آدمی با تفکر عالم می‌شود».^{۳۲} بنابراین شاید درک نشانه‌هایی که برای متفکران ذکر شده است، آسان‌تر از درک نشانه‌هایی است که برای عالمان ذکر شده است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «لا علم کالتفکر».^{۳۲} پس تفکر، خود، نوعی علم آموزی، بلکه بهترین نوع آن است و این نشان می‌دهد که تعلم عام‌تر از تفکر و دایره آن وسیع‌تر از تفکر است و تعقل نیز پیش از هردوی آنها است.

تفاوت عقل با فهم:

عقل، ابزار فهم و انگیزه آن است و همانگونه که اشاره شد فهم به دریافت چیزی به وسیله عقل اطلاق می‌شود. امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «دَعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ وَالْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ وَالْفَهْمُ وَالْحِفْظُ وَالْعِلْمُ...».^{۳۴} پس تعقل لازمه فهم است و فهم نتیجه تعقل. ایشان همچنین می‌فرماید: «مَنْ عَقِلَ فَهَمَّ».^{۳۵} پس هرکس که تعقل ورزد قدرت فهم نیز پیدا می‌کند. با توجه به کلام امام علیه السلام چنین به نظر می‌رسد که وقتی در آیه شریفه از نشانه‌های خداوندی سخن می‌گوید و در آخر می‌فرماید: این نشانه‌ها برای گروهی است که تعقل می‌کنند، یعنی اینها برای گروهی است که عقل خویش را به کار می‌برند و در نتیجه

خردورزی خود می‌توانند به فهم نیز دست یابند و خرد ورزی با فهم همراه است و از آن جدا نیست.

تفاوت عقل با فکر:

چنانکه ذکر شد، عقل زیربنایی ترین نیرو در وجود انسان است؛ این بدان معناست که عقل زمینه علم و فکر و فهم است. آیاتی که برای متفکران ذکر شده است، از نظر مضمون، به آیاتی که برای عاقلان اختصاص داده شده، نزدیک است. ﴿وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رِجَالًا لَّيَالِي لَيْلٍ النَّهَارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (رعد: ۳) و اوست کسی که زمین را گسترانید و در آن، کوه‌ها و رودها نهاد و از هر گونه میوه‌ای در آن، جُفت جُفت قرار داد. روز را به شب می‌پوشاند. قطعاً در این [امور] برای مردمی که تفکر می‌کنند نشانه‌هایی وجود دارد. ﴿وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَ غَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفَّضُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (رعد: ۴) و در زمین قطعاتی است کنار هم و باغهایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه، که با یک آب سیراب می‌گردند و [با این همه] برخی از آنها را در میوه [از حیث مزه و نوع و کیفیت] بر برخی دیگر برتری می‌دهیم. بی‌گمان در این [امر نیز] برای مردمی که تعقل می‌کنند دلایل [روشنی] است. نظر اندلسی در ذیل این آیات تفاوت میان عقل و فکر را بیان می‌کند. او می‌گوید: «از آنجا که استدلال در این آیه با اموری است که در نهایت وضوح هستند مانند: مشاهده قطعه‌های متجاور زمین و باغ‌ها و آبیاری آنها و ... پایان آن، عبارت «لقوم یعقلون» آمده است. بر خلاف آیه قبل که نیاز به تأمل بیشتر و دقت نظر دارد؛ به همین دلیل با «لقوم یتفکرون» پایان یافته است».^{۳۶} بنابراین، تفکر در مقایسه با تعقل مرتبه

پایین تری دارد؛ یعنی تفکر به تلاش بیشتری نیاز دارد و نشانه‌هایی که برای عاقلان ذکر شده است، واضح‌تر از آیاتی است که برای متفکرین ذکر شده است.

نتیجه

در حقیقت یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن کریم چینش و گزینش دقیق واژگان آن است. الفاظ این کتاب آسمانی به گونه‌ای برگزیده شده‌اند که هیچ کلمه‌ای را نمی‌توان در جای دیگری قرار داد. چهار واژه عقل و فهم و علم و فکر نیز با توجه به بار معنایی خود در قرآن کریم در بهترین و مناسب‌ترین جایگاه قرار گرفته‌اند و به گونه‌ای دقیق و مناسب با سبک و سیاق جمله در جای‌جای کلام الهی به چشم می‌خورند. نتیجه حاصل این مقاله نشان می‌دهد که زیر مجموعه تمامی این واژگان، عقل است و همانگونه که بیان شد، عقل زیربنایی‌ترین نیرو در وجود انسان است و حصول علم و فکر و فهم به تعقل وابسته است. در حقیقت انسان با کمک عقل و در سایه خردورزی می‌تواند در امور مختلف تفکر کند و به فهم امور دست یابد و هنگامی که چیزی را فهمید بدان علم پیدا کند. شاید بتوان چنین گفت که در قرآن کریم در جایی که سخن از بدیهیات و مقدمات رفته است، عقل را یادآور می‌شود و نشانه‌هایش را برای عاقلان ذکر می‌کند. زمانی که دریافت نشانه‌ها نیاز به تلاش بیشتری داشته باشد آنها را به متفکران اختصاص می‌دهد که علاوه بر عقل یعنی با کمک عقل، تفکر نیز می‌کنند و آنجا که درک آیات و نشانه‌ها مشکل‌تر می‌شود و به آسانی و برای همگان قابل دریافت و فهم نباشد، یعنی از دو دسته آیات ذکر شده پیچیده‌تر باشد، از عالمان سخن می‌گوید و نشانه‌هایش را ویژه این گروه می‌داند که علاوه بر تعقل و تفکر، به مرحله تعلم نیز رسیده‌اند.

پی نوشت ها

۱. رک: مختار عمر، احمد، معنائشناسی، ۱۹.
۲. همان، ۲۹.
۳. قراملکی، أحد فرامرز، روش شناسی مطالعات دینی، ۲۰۴.
۴. رک: راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ۵۷۷.
۵. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۵، ۲۸.
۶. رک: طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲: ۲۶۱.
۷. رک: طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ۲۷۴.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ۶۴۶.
۹. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۵، ۲۰۵.
۱۰. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ۲۶۰.
۱۱. رک: راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ۵۸۰.
۱۲. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۵: ۳۳.
۱۳. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ۲۶۰.
۱۴. رک: کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۱، ۳۷.
۱۵. رک: راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ۶۴۳.
۱۶. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۵، ۱۹۹.
۱۷. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ۲۶۰.
۱۸. رک: العسگری، ابوهلال، الفروق اللغویه، ۸۳.
۱۹. الآمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، ۴۸.
۲۰. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۷۸، ۶.
۲۱. دیوان امام علی علیه السلام، ۱۲۸.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۱، ۲۰.
۲۳. رک: آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۷، ۳۵۳؛ زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۲، ۵۹۷.
۲۴. رک: اندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۶، ۳۵۰.
۲۵. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ۳۷۹.
۲۶. رک: آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ۲۲۲؛ اندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۴، ۵۹۵؛ زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ۵۲۶.

۲۷. رک: آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ۶۸؛ اندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۶: ۱۵؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵: ۱۳۸.

۲۸. رک: العسگری، ابوهلال، الفروق اللغویه، ۸۹.

۲۹. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۹: ۱۴۹ و ۱۴۸.

۳۰. رک: آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۷، ۳۵۱؛ کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۶، ۵۱۲.

۳۱. رک: طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ۲۹۲؛ آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۷، ۴۲۵؛ اندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۶، ۵۶۲.

۳۲. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ۱۷۰.

۳۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳.

۳۴. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۱: ۲۹.

۳۵. الآمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، ۵۳.

۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۶، ۳۵۰.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه، ترجمه علی شیروانی، قم: دارالعلم، چاپ دوم، ۱۳۸۷.

۱. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۴-۶-۷، با تحقیق علی عبد الباری عطیة، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

۲. الآمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، تحقیق سیدمهدی رجایی، طهران: دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۲۹ق.

۳. اندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۴-۶، با تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ق.

۴. دیوان الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، با تحقیق عبدالرحمن المصطاوی، بیروت: دار المعرفة، چاپ سوم، ۱۴۲۶هـ. ق.
۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، با تحقیق صفوان عدوان داودی، دمشق: دارالعلم، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۶. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۲-۴، بیروت: دارالکتب العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۷ق.
۷. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵-۷-۱۲-۱۶-۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۳۹۲ق.
۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، با مقدمه محمد جواد بلاغی، تهران: انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
۹. العسگری، ابوهلال، الفروق اللغویه، به تحقیق محمد ابراهیم سلیم، قاهره: دارالعلم و الثقافة، ۱۴۱۸ق.
۱۰. قراملکی، أحد فرامرز، روش شناسی مطالعات دینی، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۰.
۱۱. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۵، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۸.
۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۵، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵.
۱۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۷۸، طهران: المکتبه الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
۱۴. مختار عمر، احمد، معنائشناسی، ترجمه سید حسین حسینی، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
۱۵. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۹، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.